

غزل شماره ۲۲

چو بشوی سخنِ اهلِ دل، مگو که خطاست
سخن شناس نه ای جان من خطا این جاست

سرم به دینی و عقبی فرو نمی آید
تبارک الله از این فتنه ها که در سرماست

در اندرونِ من خسته دل ندانم کیست
که من خمو شدم و او در فغان و در غوغاست

دلم ز پرده برون شد کجایی ای مطرب
بنال، مان که از این پرده کارِ مابه نواست

مرا به کارِ جهان هرگز التفات نبود
رخ تو در نظر من چنین خوش آراست

نخفته ام ز خیالی که می پرد دل من
خمارِ صد شبه دارم شرابخانه کجاست

چنین که صومعه آلوده شد ز خونِ دلم
گرم به باده بشوید حق به دستِ شماست

از آن به دیرِ مغانم عزیز می دارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دلِ ماست

چه ساز بود که در پرده می زد آن مطرب
که رفت عمرو هنوزم دِباغِ پُر ز هواست

ندای عشق تو دیشب در اندرون دادند
فضایِ سینه حافظ هنوز پُر ز صداست

تفسیر فال

غرور و خودپسندی را کنار بگذار و با اهل فن و کارشناسان در زمینه‌های مختلف مشورت کن تا از ارتکاب خطاها و اشتباهات احتمالی دور بمانی. زمانی که احساس خستگی می‌کنی و درونت پر از افکار متلاطم و آشفته است، به ائمه اطهار متوسل شو؛ زیرا آنان می‌توانند راهنمایی‌های الهی را به تو القا کنند تا به حقیقت عمیق زندگی‌ات دست یابی. تو را با دنیای فانی که سرشار از زودگذر بودن است، کار زیادی نیست؛ بنابراین تلاش کن که به باقیات الصالحات برسی. سینه‌ات را با یاد خداوند متعال پر کن تا بتوانی به وصال یار حقیقی خود نائل شوی و آرامش روحی بیابی که در سایه‌ی ذکر اوست.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)